

گسترش سریع اسلام هراسی در سطح اروپا

نویسنده: پپه اسکوبار^۱

چندی است که در رسانه های آمریکایی و اروپایی مطالبی درباره اسلام هراسی انتشار می یابد. در مقاله حاضر، نویسنده که روزنامه نگاری اهل آمریکای جنوبی است، در سفری به چندین کشور اروپایی، چنان از اوج گیری موج اسلام هراسی در اروپا نگران می شود که به سهم خود می کوشد از پی آمدهای کوتاه و دراز مدت این پدیده در اروپا و در سطحی فراگیرتر در آمریکا و کانادا، هشدار دهد. از نظر وی، قدرت گرفتن احزاب و جریان های افراطی و سوء استفاده از آنها به عنوان حربه ای تبلیغاتی در انتخابات در کشورهای اروپایی، نشانه ای جدی از تداوم این موج در سال های آینده و در نتیجه، گرایش بیشتر مردمی به آن است؛ امری که به برخوردهای اجتماعی شدید و وضع قوانین محدود کننده برای مسلمانان و مبهم شدن جایگاه آنان در آینده خواهد انجامید.

چندی پیش صدراعظم آلمان، آنگلا مرکل، با اعلام مطلبی در حضور اعضای جوان حزب اتحاد دمکرات مسیحی، جهانیان را بهت زده کرد. وی گفت: «چند فرهنگی» به معنایی که در آلمان شناخته می شود، مرده است.

روز پیش از آن، من در سالن انتظار لوفت هانزا در فرودگاه فرانکفورت، بحث مشابهی را با گروهی از بازرگانان آلمانی داشتم. آنها خبری را در اختیار من گذاشتند که قرار بود مرکل به زودی آن را علنی کند. تصادفی نیست که بهترین و پرفروش ترین کالا در تمام کیوسک های فرودگاهی، جزوه «اسلام هراسی» بود که عضو با نفوذ «بوندس بانک»، تیلو ساراتزین به چاپ رسانده است و در آن، مهاجران مسلمان را به عنوان افرادی تنبل، متقلب در امور رفاهی و موجوداتی نیمه هوشمند و اهل فسق و فجور تصویر می کند. ساراتزین، مسلمانان را تهدیدی برای موجودیت آلمان می داند؛ در همان سطحی که صهیونیست های سرسخت، ایران را تهدیدی برای موجودیت اسرائیل می بینند.

در آن موقع، بعد از هفته ها سفر از شمال ایتالیا تا جنوب سوئد، از راه کپنهاک، هیچ تردیدی در این باره نداشتم و پیرامونم اسلام هراسی ژرفی را می دیدم که در گستره اروپا، شادمانه از آن به عنوان یک عامل هراس افکن در انتخابات استفاده می شود.

تمام نظرسنجی های مهم تأکید دارند که اکثریت آلمانی ها به چهارمیلیون مسلمان مقیم در این کشور (۵ درصد کل جمعیت) علاقه مند نیستند. ۳۵ درصد آنها معتقدند که این کشور را مهاجران به مرداب تبدیل کرده اند و ۱۰ درصد نیز به تفکرات دوران فوهرر با یک «مشت آهنین» بازگشته اند. در آلمان گروه های نئونازی کوچکی با تأثیر اجتماعی حداقلی نیز وجود دارند. از سوی دیگر، «حزب ملی دمکرات» با گرایش های نئونازی، تاکنون، ۵ درصد آرا را در مجلس کسب کرده است؛ ضمن آن که بحران عمیق اتحادیه اروپا در این کشور نیز وجود دارد. اگر دولت

آلمان به مفهوم چند فرهنگی حمله می کند، همزمان بر برتری هویت ملی آلمان نیز صحنه می گذارد. و این هویت، هرگز به انگاره بک هویت اروپایی فراگیر، تقلیل داده نمی شود. بنابراین، رؤیای اتحادیه اروپا دچار دردسری بزرگ شده است.

تفتیش عقاید جدید

روان درمان گر اتریشی - آمریکایی، ویلهلم رایش، در اثر خود با نام روان شناسی توده ای فاشیسم، تأکید می کند که فرضیه نژادی، به معنای خلق فاشیسم نیست. برعکس، فاشیسم به معنای خلق نفرت نژاد پرستانه و تجلی سیاسی سازمان یافته آن است.

تفتیش عقاید (ضداسلامی) جدید، بعد از یازدهم سپتامبر بلافاصله به اروپا نرسید؛ این مقوله، امروز به مرحله انباشت حساسی رسیده است. ورزش سیاسی مورد توجه در اروپای امروزی، تماشای مسابقه بین «رئال مادرید» و «آث میلان» در قالب جام قهرمانان فوتبال نیست؛ بلکه تماشای توده گرایانی است که اسلام و مسلمانان را تحریک می کنند و اسلام را با عنوان «نوعی ایدئولوژی تعریف کرده اند که تمام چیزهایی را که برای ما اهمیت دارد، قبضه کرده است» و از این طریق خواسته اند تمام شیوه های هراس و ترس در شهروندان اروپایی را متبلور کنند.

با این حال، هراس از اسلامی شدن، ترس از برقع و روبنده، نمی توانند سبب شوند که مردم بحران اقتصادی مخوف و خاتمه نیافته ای را از یاد برند که این، نرخ های بیکاری فاجعه آمیزی را در سراسر اروپا به وجود آورده است و می تواند بخشی از یک بحران فرهنگی و روانی ژرف در داخل اروپا باشد؛ بحرانی که کوچک ترین بدیل سیاسی واقعی برای آن موجود نیست. در این میان، شمار اندکی از ذهن های مترقی، وجود واقعیتی را هشدار می دهند که این نژادپرستی و بیگانه هراسی به شدت در حال تغییر، یکی از پی آمدهای بحران سراسری «نولیبرالیسم» نیز می باشد.

در گذشته، جنون در برابر بیگانگان و در برابر سیاست مداران بود؛ اما هیاهوی تازه، جنون در برابر اسلام است. اهمیتی ندارد که مهاجرت به اروپا، سال هاست کاهش یافته است و با این حال، هنوز هم آنها باید مثل ما شوند و اروپای در حال پیر شدن، هراس زده و واکنش گرا، غرق این وحشت شده است که مهاجران آمده از مناطق جوان تر یا پویاتر جهان، در حال قبضه این جا هستند و این آسیاست که آینده جهان را می سازد؛ نه اروپا. گذراندن یک آخر هفته مالیخولیایی در یک ونیز برخوردار از جاذبه های گردش گری و آلوده به زباله ها، این شهر را برایم به یک نسخه دوم لاس وگاس تبدیل کرد که بازتاب آن را در تصویر آرایی گرافیکی می دیدم. من در ونیز احساسی چون «درک بوگارد» در «مرگ در ونیز» داشتم و بدون شک، افراد بی شماری از اروپاییان چنین احساسی دارند.

شلیک به مناره

سخن از یک تابستان نفرت اروپایی است؛ از منع احداث مناره در سوئیس گرفته تا ممنوعیت پوشیدن برقع در بلژیک. سال هاست که راست افراطی توده گرا، همواره بخشی از دولت های ائتلافی در ایتالیا و سوئیس بوده است. آنها در پارلمان اتریش، دانمارک، نروژ و فنلاند نیز نمایندگانی دارند. «جبهه ملی»، ۹ درصد آرا را در انتخابات منطقه ای بهار گذشته فرانسه از آن خود کرد.

حزب آزادی گیت ویلدرز در هلند، سوخت اسلام هراسی را تقریباً تا نقطه فلج کردن دولت هلند، تأمین کرده است. ویلدرز، توده گرای آراسته و تقریباً شیوا سخن و بلوند، خواهان ممنوعیت قرآن - که او آن را با «نبرد من» هیتلر مقایسه می کند - و وضع یک مالیات برای «روسری» است. چگونه است که هیچ دولتی در خاورمیانه یا پاکستان، تا به حال به فکر این موضوع نیفتاده است؟

رئیس جمهور فرانسه، نیکلا سارکوزی، - که هم اکنون با رونوشت می ۱۹۶۸ م. تظاهرات خیابانی بر سر اصلاح سن بازنشستگی که خود به آن دامن زده، روبه روست - کوشید با اخراج انبوهی از کولی های رومانیایی، بار دیگر حزب ملی را اغفال کند.

طرفدار ثابت قدم راست افراطی اتریش، هاینتز کریستین استراخ، چند هفته پیش در انتخابات شهرداری وین شرکت کرد و نزدیک به ۲۷ درصد آرا را کسب کرد. باربارا روزنکرانتز نیز که اصرار دارد قوانین ضد نازی باید منسوخ شوند، در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری اتریش نفر دوم شد.

«اتحادیه شمالی او مبرتو بوسی» که تشکیلاتی اسلام هراس و ضد مهاجرت در ایتالیاست، بخشی از دولت در رم به شماره می آید و تصادفی نیست که این حزب که بیشترین رشد را در این کشور دارد، هم اکنون استان های بسیار ثروتمند ونتو و پیه مونته را در کنترل خود دارد. در خلال آخرین مبارزه انتخاباتی، طرفداران لالگا، قالب های صابون را با خود حمل می کردند؛ تا «بعد از دیدن یک مهاجر»، از آنها استفاده کنند.

در اسپانیا، جنبش «پرونتیو رکونکوئیستا» در حال قدرت گرفتن است؛ جنبشی طرفدار جنگ بازدارنده و شاید الهام گرفته از دیدگاه جرج بوش، برضد یک میلیون مهاجر مسلمان و طرح های ادعا شده «شیطانی» آنها برای چسباندن دوباره اسپانیا به جهان اسلام. برای شروع، در آوریل گذشته، یک کارزار «مخالفت با روسری» در مادرید به راه افتاد و شوراها محلی، برقع و نقاب را به سبک فرانسه، منع کردند؛ هر چند که یک طرح پیشنهادی برای ممنوعیت برقع در سطح کشور، در جولای گذشته با اختلاف آرای اندکی در کنگره اسپانیا، موفق به کسب آرای لازم نشد.

اصلاً تعجبی ندارد که راست افراطی، بیشتر از همیشه در شهرهای پسا صنعتی اروپایی که همواره مراکز استقرار چپ بوده اند، چنین رشد کرده است.

چیزی که این توده گرایان را خطرناک تر می کند، تأثیرگذاری متقابل آنها بر یکدیگر است. حزب آزادی اتریش، یک بازی را از حزب مردم سوئیس تقلید کرده است که در آن، بازیکنان به مناره هایی شلیک می کنند که در چشم انداز «اشک ها و لبخندها» سربرمی آورند (در نسخه اتریشی آن برای شلیک به مؤذن ها نیز امتیازاتی در نظر گرفته شده است).

حزب دمکرات های سوئد، از ویلدرز و حزب مردم دانمارک و رئیس آن، پیا کیارسگارد، چیزهای زیادی آموخته است. همه آنها در حال کپی کردن شگرد شناسنامه دار ویلدرز، یعنی قراردادن مهاجران در برابر مستمری بگیران سالمند هستند؛ یعنی اسلام هراسی آمیخته با هراس گسترده از دولت رفاهی که خارجی ها آن را تحت فشار قرار داده اند.

در فرانسه، «جبهه ملی» در هدف گیری اسلام هراسی تغییر روش داده است و این، شاید خطرناک تر هم باشد که اکنون مارین «روشن فکر»، در کسوت تجارت، آن را هدایت می کند.

له پن، دختر جین ماری، مؤسس حزب است. مارین می خواهد مرکز سیاسی را فتح کند؛ تا جایی که سارکوزی اصولاً بدون او قادر به انجام هیچ کاری نباشد.

این تأثیرگذاری متقابل که حتی می تواند به یک اتحاد در سطح اروپا منجر شود، ممکن است امریکا و کانادا را نیز در بر گیرد و شکل یک اسلام هراسی بین اقیانوسی به خود گیرد. در واقع، این رؤیای ویلدرز است؛ تشکیلاتی که «اتحاد آزادی بین المللی» نامیده می شد و در جولای گذشته برای «دفاع از آزادی» و «متوقف ساختن اسلام»، تشکیل شد.

مارین له پن در این باره چندان پرحرارت نیست؛ دستور کار ترجیحی او، فتح قدرت در فرانسه است. ایالات متحده نیز وضعیت حساسی دارد. تمام مسلمانان این کشور، تنها یک درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می دهند و ادامه این روند، می تواند به یک پدیده فراواقع گرایانه آمریکایی، یعنی اسلام هراسی بدون مسلمانان منتهی شود. در هر حال، موضوع مشکل آفرین، این است که پنجاه درصد آمریکاییان می گویند که آنها احساسی منفی نسبت به مسلمانان دارند. بنابراین، مسلمانان باید هر چه زودتر کاری کنند.

هراس فروشی

چه باید کرد؟ ما در میانه دومین موج جهانی سازی، گرفتار شده ایم. اولین موج جهانی سازی، بین سال های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴م. صورت گرفت. این روند، بازگشت به یک سناریوی آینده آمیخته با بازگشت یک مرده زنده شده است؛ چنان که امروزه تسریع انتقال سرمایه، مهاجران و حمل و نقل، در حال ایجاد ناسیونالیسم، بیگانه هراسی، نژادپرستی و نوعی تفتیش عقاید قهقرایی شده است.

در جلسه ای مرکب از نویسندگان و روزنامه نگاران که به تازگی مجله «اینترناتزونااله» در فرارا در امیلیا - یکی از ثروتمند ترین استان های ایتالیا و اروپا - ترتیب داده بود، حساس ترین بحثی که جریان داشت و همه در آن اتفاق نظر داشتند، اسلام بود؛ شبی که بر فراز اروپا بال می زند. سخنرانان اصلی این مراسم، طارق رمضان، استاد مطالعات اسلامی در آکسفورد و یک ستاره راک راستین آکادمیک در اروپا، یعنی اولیویر روی، استاد مؤسسه دانشگاهی اروپا در فلورانس و یکی از برترین مقامات اروپایی در زمینه اسلام و جهاد بودند. منصفانه است اگر بگوییم که هر دوی آنها یک نقشه راه را برای مشخص کردن شهروندان معقول، ارائه دادند.

رمضان در پاسخ به دلایل هراس گسترده از مهاجران مسلمان، گفت: «این تصور به دوران احداث پروژه اروپایی باز می گردد». فرض بر این بود که این مهاجران فقط برای کار کردن به اروپا می آیند؛ «ولی اکنون ما با مهاجرانی از نسل های دوم، سوم و چهارم روبه رو هستیم. آنها گتوهای خود را ترک کرده و مرئی تر شده اند و احساس می کنند که باید ابراز وجود کنند و صدایشان را به گوش دیگران برسانند». که این امر، سبب برخوردی شدید با کلیت آنها شده است.

رمضان می گوید: «مسلمانان اروپایی، مفهوم آزادی بیان اروپایی را در ذهن دارند و هم گرایی، مقوله ای مربوط به گذشته است؛ ما پیش تر هم گرا شده ایم.»

نکته کلیدی حرف های رمضان، این است که اروپاییان - و نیز آمریکاییان - باید «بین ابزارسازی از این هراس ها توسط جنبش ها و احزاب که از نادیده گرفتن خود این هراس ناشی شده است، تفاوت بگذارند. ما باید از درون مایه هم گرایی فراتر رویم و بر ارزش های مشترک، تأکید کنیم. اکنون اجماعی در اروپا وجود دارد که مهاجران نسل های دوم و سوم در چهره های فرهنگی، سیاسی و ورزشی، نمود بیشتری دارند. این رویارویی منفعلانه، با ابزارسازی است که می تواند به خطری عظیم برای تمامی شهروندان اروپایی تبدیل شود.»

روی، از چشم اندازی متفاوت به این بن بست حمله کرد. از نظر او، «اکنون نوعی اجماع جعلی وجود دارد. اجماع ما بر سر اسلام، مرتبط با این واقعیت است که ما اروپاییان، با آن چه هستیم، موافق نیستیم. اکنون در بیشتر پارلمان های اروپایی، چپ و راست با هم برای ممنوع کردن برقع و احداث مساجد، رأی می دهند... به نظر می رسد که چپ و راست، برضد اسلام، البته بنا به انگیزه های متفاوت، با هم به نوعی توافق رسیده باشند؛ ولی نوعی بی ارتباطی میان یک شاخص مذهبی با زندگی روزمره وجود دارد. مذهب چیست؟ فرهنگ چیست؟ ما باید بگوییم

که مذهب، فرهنگ است و شهروندی، شهروندی است. این طرز نگاه، در اروپا جواب می دهد؛ «شهر انسان و شهر خدا. مسلمانان در اروپا سازگار شده اند و با روش اروپایی جدایی بین دین و کلیسا نیز در حال سازگاری هستند.» روی، دو جنبه هراس از اسلامی شدن را این گونه تعریف می کند: مهاجرت و اسلامی شدن از نگاه افکار عمومی، مترادف هم هستند؛ ولی این درست نیست. در فرانسه برای نسل های دوم و سوم، همه چیز وجود دارد؛ مسلمانانی که تمام وقت نماز می خوانند؛ برخی از آنها گاهی اوقات نماز می خوانند و کسانی هستند که اصلاً به شعائر مذهبی عمل نمی کنند؛ ولی می گویند که مسلمان هستند. اروپایی ها به دین اسلام روی می آورند و مسلمانان به مسیحیت روی می آورند. همه چیز به فرهنگ سیاسی کشورها بستگی دارد. آزادی مذهب در اروپا، یکی از پیآمدهای حقوق بشر نیست. این امر بعد از قرن ها جنگ های مذهبی، به عنوان یک مصالحه تعریف شد؛ ولی این مصالحه هم اکنون - در برخی از کشورهای اروپایی - به مخاطره افتاده است.

اطمینانی نیست که این حرف ها برای متقاعد کردن ویلدرز و آکسون کافی باشند. آنها برای وصل کردن نیامده اند؛ برای فصل کردن آمده اند و بیشتر از همیشه، با کسب و کار انتخاباتی هراس فروشی، آشنا هستند. این تفتیش عقاید جدید، به دیگر مسائل نیز سرایت خواهد کرد (و اگر یکی از این القاعده ای های شبیح، مانند اهل عراق، مغرب، شاخ آفریقا یا هر جایی دیگر، یک هواپیما را به برج ایفل بکوبد، از کنترل خارج خواهد شد). من با داشتن این چشم انداز تیره و تار در ذهن، رواج اسلام هراسی را به بهترین روشی که می توانستم، ترک کردم؛ یعنی سوار هواپیمایی شدم که عازم رفتن به یکی از مناطق جهان بود که در آن جا از نفرت پراکنی و هراس زدگی خبری نیست و سراسر امیدواری است و پویایی بی حد و مرزی دارد و از جنگ های مذهبی رهاست؛ آمریکای جنوبی.